

کتاب الفیاض فی الطب

فروغ چشم شجاعت که روز صبح او زلفش تربیت نو بهادمت او زکشت زار و دل حضم و جان خویش فروغ شور من از موج عابثانه او بدور معدلتش شاخ ابوی تصویر بعهد عدل تو دیوانه ندارد یاد بباغ زرم تو فزشت است آب زکده ز بس چون مخالف گرفته تیغ تو زک بیک اشاره شود تا واک سبک بود بقرق انکه براه تو ح نهاد ششی نهاده بنم به انتخاب لفظ بدشمنت لب نانی که میدهد کردن هر استخوان که زعفران حجت نو برست کسی که کعبه بیند جواب خویش بشی کشیده اند ز چشم ملک کوی تو دام ملوک جاه و نسب سابلان در کجا بد که تو که موج صفرا زنده حاکمش بطول و عرص در روشدات و لیلای بوادی که حیای تو رین زکله او	کند دو نیم زمین را از سایه شمشیر توان کردت تر از شکو و تصویر بجای دانه بر دموردانه زنجیر کنند از دو طرف این دو هم عمر بود قنبد و اع جوع دیده شمر که خون ناله برون اید از ک زنجیر که هست غنچه ز سبکان و لیلای ز جوهرت جابان کل دم شمشیر ز زنگ جهره دشمن بود ترا برتر ز بهار صد پیر زرفشان ده برتر کشیده بسره لادشکل شمشیر زمانه میکند از ب حنجیر تو خیر شکرده است لبویش تا نگاه دلیر سحر بطوف حرم تو میکنند تعبیر کسی که کرد طواف در تو کشت اسیر کند مشق کدای بلوغ جو ب سیر جو اقباب بود نقش بوسه عالمگیر که هست کسسه عجمت یک زنجیر بلاستی کلشن از تو کشت حمله بدیر
--	--

تی نند از داب پاب روی سبزه نسیم از جوی کلک تو خورد دست آب بنداری ز بس بلطف تو اسان زنده است شکله جان بقوت عدلت غزال چکرات زبان ز تنگی جا اید از دهن بیرون جان کج تو کلک عیسر است که منک سحاب لطفی در یاد لالتوی که کهن بحضرت تو که حاجتروای کویینا	بروی کل ز داب شوخ ختم دلیر که کل جو معنی ز کین شده ات مالک ز خار پای جو کل سته ناخن تدبیر له اب محمود از جسته سار دیده شمر ز بس بلوغ تو باله بخوشت تن تفر کند ز ناله بسوی دوات من شکلی بسوی دست تو از جو میکند شکلی بطلیم دیگر احوال خود کنم نقس بر
ز بس که دیدن کلار دارم دلگیر ببیده موج کلم باشد استین زنجیر	
مقیم کشور کم نامیم جفا که کنم درین بهار حرفان ز قید عم ازاد بجاک رحمت ام اشک حیرت ز کجا جدار سلسله دوستان فنا شده ام مساع خانه ام از بس تمام غارت برای مصلحتی که به کردم حرکان ز بند بند همان چیز دم جو موسیقا نظر قرص مه اقباب نکشایم تعلق خوشت ز بهما که صرا	ز کرد مشیر عنفا ساری خود تعبیر هر از کردش سالت حلقه زنجیر بود کجماه مورشته چون کل نوب هو شود جو حد اکت ناله زنجیر کشم بقیه دیوار خانه نقش حصیر سده است جمع بیجا جو خانه تصویب از بسکه بهلوی هم کرده است جای تم از بسکه کشت دل و دیده ام از عاکم سواد ملک جنونست سایه زنجیر

نسی